

# بازگشت شاه

بخش سوم از فرماتروای حلقه‌ها

جی آر. آر. تالکین ترجمه رضا علیزاده



## فهرست: کتاب پنجم

۱۱	۱ میناس تی ریت
۶۷	۲ گذرگروه خاکستری
۱۰۵	۳ بسیج روهان
۱۳۵	۴ محاصره گوندور
۱۸۵	۵ سفر سواری روهریم‌ها
۲۰۵	۶ نبرد میدان‌های په‌له‌نور
۲۲۷	۷ تل هیزم مرده سوزان دنه‌تور
۲۴۳	۸ شفاخانه‌ها
۲۷۱	۹ آخرین رایزنی
۲۹۵	۱۰ باز شدن دروازه سیاه

## کتاب ششم

۳۱۹	۱ برج کیریت آنگول
۳۵۹	۲ سرزمین سایه
۳۹۵	۳ کوه هلاکت
۴۲۷	۴ دشت کورمالن
۴۴۹	۵ کارگزار و شاه
۴۷۹	۶ جدایی‌های بسیار
۵۱۱	۷ عزیمت به خانه
۵۲۹	۸ پاکسازی شایر
۵۷۷	۹ لنگرگاه‌های خاکستری

# فصل ۱

## میناس تی ریت

پی پین از پناه شنل گندالف بیرون را نگریست. نمی دانست بیدار است، یا باز خواب می بیند، و هنوز در همان رویای شتابناکی سیر می کند که از هنگام شروع سفر سواره بزرگ، او را به خود مشغول کرده بود. جهان تاریک شتابان از کنارش می گذشت و باد با صدای بلند در گوشش آواز می خواند. چیزی جز ستاره های دوار را نمی توانست ببیند، و آن دورها در سمت راست، سایه های عظیم را در برابر آسمان، آنجا که کوه های جنوب از مقابل او رژه می رفتند. خواب آلود کوشید تا گذشت زمان و مراحل سفر را محاسبه کند، اما خاطراتش آمیخته به رویا و مشکوک بود.

مرحله نخست سفر را با سرعتی طاقت فرسا و بی توقف آغاز کرده بودند، و آنگاه در سپیده صبح، پی پین پرتو پریده رنگ طلا را دیده بود و آنان به شهر خاموش و کاخ بزرگ خالی از سکنه بر روی تپه رسیده بودند. تازه در پناه آن قرار گرفته بودند که سایه بالدار بار دیگر از بالای سرشان گذشته بود، و مردان همه از ترس پژمرده بودند. اما گندالف سخنانی آرامش بخش به او گفته بود و پی پین خسته، اما ناآرام در گوشه ای خفته و به طرزی مبهم از آمد و رفت و گفت و گوی مردان و

آمون دین<sup>۱</sup> ببین، و شعله‌ها را روی آیلناخ<sup>۲</sup>؛ ببین اینک به طرف غرب می‌شتابند: ناردول<sup>۳</sup>، اره لاس<sup>۴</sup>، مین-ریمون<sup>۵</sup>، کالنهاده<sup>۶</sup>، و هالیفیراین<sup>۷</sup> در مرزهای روهان.»

اما شدوفکس دست از تاخت برداشت و سرعتش را تا حد یورتمه‌ای آرام پایین آورد و سرش را بلند کرد و شیهه کشید، از درون تاریکی صدای شیهه<sup>۸</sup> اسبان دیگر در پاسخ به آن شنیده شد؛ درست در همان لحظه صدای تق تق سم اسبان به گوش رسید و سه سوار از گرد راه رسیدند و همچون اشباح بال‌دار در زیر نور ماه گذشتند و در غرب ناپدید شدند. آنگاه شدوفکس دوباره بر سرعت خود افزود و از جا جست، و شب همچون بادی غران بر سرش وزیدن گرفت.

پی‌پین دوباره خواب‌آلود شد و دیگر چندان توجهی به گفته‌های گندالف نکرد که از رسم و رسومات گوندور برای او حرف می‌زد، و این که چگونه فرمانروای شهر فانوس‌هایی را بر فراز تپه‌های دور افتاده در دو سوی دامنه<sup>۹</sup> رشته کوه بزرگ ساخته و پاسگاه‌هایی را در این نقاط دایر کرده است، و اسبان تازه‌نفس را همیشه در آنجا آماده نگه می‌دارند تا چاپارهای او را به روهان در شمال یا به بل‌فالاس در جنوب برسانند. گفت: «الآن زمان درازی از روشن شدن فانوس‌ها می‌گذرد؛ و در گوندور روزگار باستان، نیازی به این چیزها نبود، چون آنها هفت سنگ را داشتند.» پی‌پین هراسان تکانی خورد.

گندالف گفت: «دوباره بخواب و نگران نباش! چون قرار نیست تو

نیز دستورهای گندالف آگاه شده بود. و باز بار دیگر تاختن، تاختن در شب. دو شب، نه، سه شب از هنگامی که در سنگ نگریسته بود، می‌گذشت. با این خاطره هولناک به یک باره از خواب پرید و لرزید و ناله<sup>۱۰</sup> باد پر از صداهای تهدیدآمیز شد.

نوری در آسمان نمایان گشت، پرتو آتشی زرد در پس موانع تاریک. پی‌پین لحظه‌ای هراسان از فکر این که گندالف او را به کدام سرزمین دهشت‌بار می‌برد، خود را عقب کشید. چشمانش را مالید و آنگاه دید که این ماه است که برفراز سایه‌های شرقی طلوع می‌کند و اکنون قرص آن تقریباً کامل بود. پس هنوز خیلی از شب نگذشته بود و سفر در تاریکی هنوز باید ساعت‌ها ادامه می‌یافت. تکانی به خود داد و لب به سخن گشود.

پرسید: «کجا هستیم گندالف؟»

ساحر پاسخ داد: «در قلمرو گوندور. سرزمین آنورین<sup>۱</sup> را هنوز پشت سر گذاشته‌ایم.»

دوباره مدتی سکوت برقرار شد. آنگاه پی‌پین ناگهان فریادی زد و به شئل گندالف چنگ انداخت: «آن چیست؟ نگاه کن! آتش، آتش سرخ! توی این سرزمین ازدها هم پیدا می‌شود؟ ببین، آن هم یکی دیگر!»

گندالف در جواب رو به اسب‌اش فریاد زد. «به پیش شدوفکس! باید شتاب کنیم. وقت تنگ است. ببین! فانوس‌های گوندور روشن‌اند و کمک می‌خواهند. آتش جنگ شعله‌ور شده. نگاه کن، آتش را روی

1. Amon Dîn

2. Eilenach

3. Nardol

4. Erelas

5. Min-Rimmon

6. Calenhad

7. Halifirien

1. Anórien